

نقدی بر دیدگاه «مادلونگ» درباره بیعت با امام علی علیه السلام و ریشه جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در کتاب «جانیشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله»*

حسین عبدالمحمدی**

اسدالله رحیمی***

مرتضی علوی****

چکیده

در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری و امامت امری آسمانی بود که خداوند می‌بایست تکلیف آن را معین کند، اما پس از وفات ایشان، عده‌ای از مسلمانان با انکار نص و نصب الهی، این امر آسمانی را به مسئله‌ای زمینی تنزل داده و راه‌هایی، از جمله بیعت مردم با خلیفه را برای مشروعیت‌بخشی خلافت، مطرح نمودند. با این مبنا نیز بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام، مردمی-ترین، پرشورترین و شفاف‌ترین بیعتی بود که در طول تاریخ اسلام به وقوع پیوسته است. برخی از دروغ‌پردازان تاریخ (همچون سیف بن عمر) به منظور حفظ حیثیت کسانی که بعداً بیعت خود را نقض کردند و در برابر علی علیه السلام به جنگ برخاستند، سعی کردند تاریخ را تحریف کنند و درباره اصل بیعت و چگونگی آن، خلاف مشهور سخن بگویند. ویلفرد مادلونگ (مستشرق آلمانی) هرچند به رعایت انصاف و اتخاذ مواضع بی‌طرفانه مشهور است، اما در کتاب «جانیشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله» با استناد به همان منابع ضعیف، تحلیل‌های نادرست ارائه داده و در این باره دچار خطا شده است. او بیعت مردم با امام علی علیه السلام را مبهم و بیعت برخی از اصحاب برجسته را اجباری تلقی نموده است و ریشه جنگ‌های سه‌گانه (جمل، صفین و نهروان) را با جریان بیعت پیوند می‌دهد. در این مقاله، دیدگاه مادلونگ درباره اصل بیعت، چگونگی آن و ریشه جنگ‌های سه‌گانه در عصر حکومت علی علیه السلام نقد و ارزیابی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: علی علیه السلام، مادلونگ، بیعت، جنگ جمل، صفین، نهروان.

*. تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۲/۲۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۵/۱۴

** . دانشیار جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه / hoseimohammadi31@yahoo.com

*** . دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت علیهم السلام / asdullahrahimi122@gmail.com

**** . کارشناسی ارشد تاریخ و فرهنگ تمدن اسلامی / alavi88@gmail.com

مقدمه

ویلفرد مادلونگ (مستشرق آلمانی) در کتاب «جانشینی حضرت محمد ﷺ» پس از ارائه تحلیلی درباره مسئله امامت و ولایت امیرمومنان ﷺ و تاریخ خلفای سه‌گانه در فصل سوم به حکومت علی ﷺ می‌پردازد^۱ و به طور مفصل درباره بیعت با آن حضرت و تحولات عصر حکومت او سخن می‌گوید و انصافاً مطالب مفیدی در این بخش ارائه می‌دهد، اما وی به دلیل محدودیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی که بیشتر مستشرقان دارند، در مواردی دچار لغزش شده و نتوانسته تحلیل روشن و درستی درباره آنها (که از مسائل کلیدی و مهم نیز هستند) ارائه نماید.

بررسی و ارزیابی دیدگاه وی در باره حکومت امام علی ﷺ و مسائل آن دوره، نیازمند مجال بیشتری است. از این رو در این مقاله، صرفاً به مباحث مربوط به بیعت مردم با علی ﷺ و ریشه جنگ‌های سه‌گانه پرداخته می‌شود و ارزیابی بقیه مطالب ایشان به مجال دیگری واگذار می‌شود.

اظهارات آقای مادلونگ که در این مقاله مورد ارزیابی قرار می‌گیرد عبارت‌اند از:

۱. مشروعیت خلافت علی ﷺ طبق معیارهای نخستین خلافت؛
۲. خویشاوندی با پیامبر ﷺ مبنای مشروعیت حکومت علی ﷺ؛
۳. دیدگاه وی درباره گزارش‌های مربوط به بیعت؛
۴. بیعت اجباری طلحه و زبیر؛
۵. ریشه جنگ‌های سه‌گانه در حکومت علی ﷺ.

۱. مشروعیت خلافت امام علی ﷺ

آقای مادلونگ، انتخاب حضرت علی ﷺ را مغایر با معیارهای دوره نخستین خلافت و فاقد مشروعیت می‌داند. او در این باره می‌نویسد:

حاکمیت علی ﷺ مشخصه‌هایی مغایر با خلافت داشت. این حاکمیت طبق معیارهای دوره نخستین خلافت، فاقد مشروعیت بود. علی ﷺ از طرف شورایی از برجسته‌ترین صحابه نخستین که عمر آن را شرط جانشینی مشروع دانسته بود، برگزیده نشد و نیز از پشتیبانی اکثریت قریب که در تشکیلات حکومتی ابوبکر به منزله تنها طبقه حاکمی که حق داشت درباره خلافت تصمیم‌گیری کند، بی‌بهره بود. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۷)

۱. نقد و بررسی دیدگاه وی در باره ولایت و امامت امام علی ﷺ در شماره گذشته منتشر شده است.

نقد و بررسی

این بیان آقای مادلونگ از چند جهت مخدوش است:

۱. اگر انتخاب مردم یکی از مبانی مشروعیت خلافت است، انتخاب امیرمؤمنان علی علیه السلام مردمی‌ترین انتخاب بوده است و به گواهی مورخان، در عصر خلفای سه‌گانه نیز چنین انتخاب پُرشوری اتفاق نیفتاده است. چنان‌که امام علی علیه السلام در پاسخ به نامه معاویه (به شیوه جدال احسن)^۱ می‌نویسد:

این مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، به همان شیوه با من بیعت کردند. پس آن را که حاضر است، نرسد که دیگری را اختیار کند و آن را که غایب بوده است نرسد که آنچه حاضران پذیرفته‌اند، نپذیرد... (نهج البلاغه، نامه‌های ۶ و ۷)

گزارش منابع مهم تاریخی نیز حاکی از این است که بیعت با علی علیه السلام با اختیار و پُرشور انجام گرفته است. با دقت در این منابع، نادرستی ادعای مادلونگ روشن می‌شود و بطلان اظهارات دیگر ایشان نیز درباره بیعت با علی علیه السلام واضح خواهد شد. گزارش برخی منابع تاریخی (بر اساس سال وفات نویسندگان) درباره بیعت را مرور می‌کنیم:

یکم) گزارش منقری (م ۲۱۲هـ)

از دیدگاه منقری، علی علیه السلام در حالی که از پذیرش قدرت اکراه داشت، با اصرار مردم که ایشان را شایسته این مقام می‌دانستند و برای جلوگیری از تفرقه، خلافت را پذیرفت. وی سخنان علی علیه السلام را درباره دلیل پذیرش خلافت چنین نقل کرده است:

مردم به سوی من سرازیر شدند، در حالی که من خود را از این غوغا برکنار ساخته بودم. گفتند: دست بیعت بگشای و من امتناع کردم، باز گفتند: مهیبای بیعت شو که جز تو را سزاوار نمی‌بینیم. من بیم داشتم اگر امتناع کنم، تفرقه ایجاد شود، پس با آنان بیعت کردم، لیکن مرا چیزی بیمناک ن ساخت، جز شقاق و دشمنی آن دو نفر که با من بیعت کردند؛ طلحه و زبیر و مخالفت معاویه که سابقه‌ای در اسلام نداشت.^۲ (منقری، ۱۴۰۴ق: ۲۰۱)

۱. جدال احسن به جدالی می‌گویند که مناظره کننده از مقدماتی که خصم قبول دارد استفاده کند.

۲. ثُمَّ أَنَا نِيَّ النَّاسِ وَأَنَا مُعْتَرِلُ أَمْرِهِمْ فَقَالُوا لِي: بَايِعْ فَأَبَيْتُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا لِي: بَايِعْ فَإِنَّ الْأُمَّةَ لَا تَرْضَى إِلَّا بِكَ وَإِنَّا نَخَافُ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ أَنْ يَفْتَرِقَ النَّاسُ فَبَايَعْتُهُمْ فَلَمْ يَرْعُبْنِي إِلَّا شِقَاقُ رَجُلَيْنِ قَدْ بَايَعَانِي وَخِلَافُ مُعَاوِيَةَ إِيَّاكَ الَّذِي لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ سَابِقَةً فِي الدِّينِ.»

دوم) گزارش ابن سعد (م ۲۳۰هـ)

وی معتقد است که همه صحابه رسول خدا ﷺ در داخل و خارج مدینه و نیز همه مردم این شهر، در یک بیعت عمومی با رضایت و بدون هیچ گونه فشاری، با علی (ع) بیعت بستند و هیچ کس از بیعت با آن حضرت امتناع نکرد: هنگامی که عثمان در ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵ هـ کشته شد، مردم در فردای آن روز با علی (ع) بیعت کردند. طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، عمار بن یاسر، اسامه بن زید، سهل بن حنیف، ابویوب انصاری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، خزیمه بن ثابت و همه صحابی رسول خدا ﷺ در داخل و خارج مدینه، با علی (ع) بیعت کردند. (ابن سعد، ۱۴۱۰ق/م ۱۹۹۰، ج ۳: ۲۲ و ۲۳)

سوم) گزارش ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶هـ)

وی می نویسد: مردم برخاستند و به خانه علی (ع) رفتند و گفتند: ما ناچار به داشتن امیری هستیم و تو به این کار سزاواری؛ دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. (دینوری، ۱۴۱۰ق/م ۱۹۹۰، ج ۱: ۶۵ و ۶۶)^۲

۱. بویع لعلی بن ابی طالب (ع) بالمدينة الغد من يوم قتل عثمان بالخلافة. بايعة طلحة و الزبير و سعد بن ابی وقاصو سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و أسامة بن زید و سهل بن حنیف و أبو یوب الأنصاری و محمد بن مسلمة و زید بن ثابت و خزیمة بن ثابت و جمیع من كان بالمدينة من أصحاب رسول الله ﷺ و غیرهم.

۲. ثم قام الزبير فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال: أيها الناس إن الله قد رضی لكم الشوری، فأذهب بها الهوی و قد تشاورنا فرضینا علیاً فبايعوه. و أما قتل عثمان فإننا نقول فيه إن أمره إلى الله و قد أحدث أحداثا و الله ولیه فیما كان. فقام الناس، فأتوا علیاً فی داره. فقالوا: نبايعك؛ فمد یدك، لا بدّ من أمير، فأنت أحق بها. فقال: لیس ذلك إلیکم، إنما هو لأهل الشوری و أهل بدر، فمن رضی به أهل الشوری و أهل بدر فهو الخليفة. فنجتمع و ننظر فی هذا الأمر فأبى أن یبايعهم، فانصرفوا عنه و كلم بعضهم بعضاً فقالوا: یمضی قتل عثمان فی الآفاق و البلاد فیسمعون بقتله و لا یسمعون أنه بویع لأحد بعده، فینور كل رجل منهم فی ناحية فلا تأمن أن یكون فی ذلك الفساد فارجعوا إلى علی، فلا تتركوه حتی یبايع. فیسير مع قتل عثمان بیعة علی، فیطمئن الناس و یسكنون فرجعوا إلى علی.

چهارم) گزارش ابوحنیفه دینوری (م ۲۷۹ یا ۲۸۲ هـ)

پس مردم با علی علیه السلام بیعت کردند و [آن حضرت] چنین فرمود: شما با من همان گونه که با کسان پیش از من بیعت شده است، بیعت کردید و حق اختیار، پیش از بیعت است. (دینوری، ۱۳۶۸ ش: ۱۴۰)^۱

پنجم) گزارش ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳ هـ)

بنابر روایت او، علی علیه السلام به علت فشار مردم و بعد از پذیرش شروط ایشان و قول مردم به همکاری و وحدت، به ناچار خلافت را پذیرفت:
 بر سر من ازدحام کردید، تا گمان بردم، یکدیگر را خواهید کشت، یا مرا خواهید کشت. گفتید: با ما بیعت کن، دیگری را نیاییم و جز تو را نپسندیم، با ما بیعت کن؛ متفرق نشویم و اختلاف کلمه نخواهیم داشت. من با شما بیعت کردم و مردم را به بیعت خود فراخواندم و هر که به دلخواه با من بیعت کرد، پذیرفتم.^۲ (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۳۱۰)

ششم) گزارش یعقوبی (م ۲۸۴ یا ۲۹۲ هـ)

یعقوبی می نویسد:

علی علیه السلام در ذی الحجه سال ۳۵ هـ به خلافت رسید و طلحه، زبیر، مهاجران و انصار با او بیعت کردند. اولین کسی که با او بیعت کرد، طلحه بود. سپس طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: ما با تو بیعت می کنیم و تعهد می کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و ابو هیثم بن تیهان، عتبه بن عمر و ابو ایوب هم گفتند: با تو بیعت می کنیم و عهد می کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و مردم به جز مروان بن حکم، سعد بن عاص و ولید بن عتبه، با علی علیه السلام بیعت کردند. (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۱۷۷)^۳

۱. ثم بايع الناس علياً رضي الله عنه، فقال: أيها الناس، بايعتموني علي ما بوع عليه من كان قبلي و انما الخيار قبل ان تقع البيعة. فإذا وقعت فلا خيار و انما علي الامام الاستقامة و علي الرعية التسليم و ان هذه بيعة عامه. من ردها رغب عن دين الاسلام، و انها لم تكن فلتة.

۲. حتى إذا تقمتم علي عثمان أتيتموه فقتلتموه ثم جئتموني لتبايعوني. فأبيت عليكم و أمسكت يدي فنازعتموني و دافعتموني و بسطتم يدي فكففتها و مددتم يدي فقبضتها و ازدحمت علي حتى ظننت أن بعضكم قاتل بعض أو أنكم قاتلي. فقتلتم: بايعنا لانجد غيرك و لا نرضى إلا بك. فبايعنا لا نفرق و لا تختلف كلمتنا. فبايعتكم و دعوت الناس الي بيعتي... .

۳. بايعه طلحة و الزبير و المهاجرون و الأنصار و كان أول من بايعه و صفق علي يده طلحة بن عبيد الله. فقال رجل من بني أسد: أول يد بايعت يد شلاء أو يد ناقصة. و قام الأشر فقال: أبايعك يا أمير المؤمنين

هفتم) گزارش طبری (م ۳۱۰ هـ)

بر اساس روایت محمد بن حنفیه، مردم بعد از قتل عثمان به علت سابقه و خویشاوندی علی رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله به او روی آوردند و وزارت علی رضی الله عنه را نپذیرفتند، بلکه به صورت علنی با او در مسجد بیعت همگانی کردند. (طبری، ۱۳۸۷/۱۹۶۷م، ج ۴: ۴۲۷)^۱

هشتم) گزارش ابن اعثم (م ۳۱۴ هـ)

او می نویسد:

همه مردم اعم از مهاجر، انصار و شورشیان، بعد از قتل عثمان در مسجد جمع شدند. افرادی چون عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان، ابو ایوب و خالد بن یزید، شیفته تر از دیگران بودند و عمار یاسر درباره فضایل علی رضی الله عنه سخن گفت. پس علی رضی الله عنه خواست، مردم با طلحه و زبیر بیعت کنند و آنها نپذیرفتند و علی رضی الله عنه را به لحاظ سابقه، فضیلت و قربت با رسول خدا مناسب تر دانستند و با او بیعت کردند. فردای آن روز، مهاجران، انصار، اشراف، بزرگان عرب و عجم، مردم طبقات متوسط، موالی، حشم و هر کس در مدینه بود، همه با رضایت با علی رضی الله عنه بیعت کردند. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م، ج ۲: ۴۳۴ و ۴۳۵)^۲

علی أن علی بیعة أهل الكوفة. ثم قام طلحة و الزبير فقالا: نبايعك يا أمير المؤمنين علی أن علينا بیعة المهاجرين. ثم قام أبو الهيثم بن التيهان و عقبه بن عمرو و أبو أيوب، فقالوا: نبايعك علی أن علينا بیعة الأنصار و سائر قريش. و بايع الناس إلا ثلاثة نفر من قريش: مروان بن الحكم و سعيد بن العاص و الوليد بن عقبه.

۱. عن محمد بن الحنفیه، قال: كنت مع ابی حنین قتل عثمان رضی الله عنه. فقام فدخل منزله، فأتاه اصحاب رسول الله، فقالوا: ان هذا الرجل قد قتل و لابد للناس من امام و لاتجد اليوم أحدا أحق بهذا الأمر منك؛ لا اقدم سابقه و لا اقرب من رسول الله صلی الله علیه و آله. فقال: لا تفعلوا، فانی أكون وزیرا خیر من ان أكون أمیرا. فقالوا: لا و الله ما نحن بفاعلين حتی نبايعك. قال: ففی المسجد، فان بیعتی لا تكون خفیا و لا تكون الا عن رضا المسلمين. قال سالم بن ابی الجعد: فقال عبدالله بن عباس: فلقد کرهت ان یاتی المسجد مخافه ان یشغب علیه و ابی هو الا المسجد. فلما دخل دخل المهاجرون و الانصار فبايعوه، ثم بايعه الناس.
۲. و أقبل الناس إلى علی بن أبی طالب بعرف الضبع. فقالوا: یا أبا الحسن! إنه قد قتل هذا الرجل و لا بد للناس من امام و لیس لهذا الأمر أحد سواک. فهلهم فبايع الناس حتی یدفن هذا الرجل فإنه فی داره قتيل. فقال علی: لا حاجة لی فی البيعة. فقال له بعض القوم: یا سبحان الله! لم لاتجيب القوم إلى البيعة و قد تعلم أن قتل عثمان كان لله عز و جل رضا. فقال علی: لیس الأمر كما تقولون لقد قتلتموه بلاذیه و لا قود،

نهم) گزارش مقدسی (م ۳۵۵ هـ)

وی می نویسد:

مردم هیچ تردیدی نداشتند که پس از عثمان متوالی امر خلافت علی بن ابی طالب است... یک دسته به شتاب نزد علی رفتند و او به سرای خود رفت و گفت: این به دست شما نیست، به دست اهل بدر است. و هیچ کس از اهل بدر نماند مگر اینکه نزد او رفته و با او بیعت کردند. فرمان داد تا درب بیت المال را شکستند و شروع کرد به بخش کردن آنها به طور مساوی میان مردم. (مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۵)

آنچه در این گزارشات تاریخی آمده است، حکایت از آن دارد که بیعت مردم با امام علی علیه السلام به عنوان خلیفه با اقبال عمومی و اصرار مردم صورت گرفته است، به گونه ای که نه تنها هیچ گونه اجباری از سوی حضرت در کار نبوده است، بلکه آن حضرت با جدیت تمام از پذیرش آن در مرحله نخست خودداری نموده است و اکثر مسلمانان حاضر در مدینه اعم از مهاجران و انصار و شورشیان کوفه، بصره و مصر (به جز چند نفر از مهاجر و انصار) با اختیار با ایشان بیعت کردند.

۲. در مدینه انجمن مشخصی که رسالت آن تعیین رهبری باشد، وجود نداشته است و شورایی که عمر تعیین کرد، موقتی و مربوط به همان زمان بود. موافقت و عدم موافقت جمعی که آقای مادلونگ از آنان به عنوان طبقه حاکم یاد می کند مبنایی برای مشروعیت خلافت اسلامی نبوده و در هیچ منبع تاریخی از چنین شورایی نامی به میان نیامده است.

۳. آقای مادلونگ پشتیبانی اکثریت قریش را ملاک دیگری برای مشروعیت دانسته و حاکمیت امام علی علیه السلام را فاقد آن معرفی می نماید. باید از آقای مادلونگ پرسید که اگر منظور از پشتیبانی اکثریت قریش، بیعت آنان است، روشن است که همه آنان (به جز عده ای کمتر از انگشتان دست) با حضرت بیعت کردند و جای بحث نیست که بیعت، به معنای اعلام تبعیت و حمایت است و اگر منظور وی از عدم پشتیبانی اکثریت

فدعونی و التمسوا غیری لهذا الأمر. فإنی أری أمرا له وجوه و لا تقوم لها القلوب و لا تثبت علیها العقول. فعلیکم بطلحة و الزبیر! قالوا: فانطلق معنا إلی طلحة و الزبیر. فقال علی: أفل ذلک... فرجع علی إلی المسجد و اجتمع الناس. فقام نفر من الأنصار منهم أبوالهیثم بن التیهان و رفاعة بن رافع و مالک بن العجلان و خزیمة بن ثابت و الحجاج بن [عمر و بن] غزیه و أبو ایوب خالد بن زید. فقالوا: أیها الناس! ... إنکم قد عرفتم فضل علی بن ابی طالب و سابقته و قرابته و منزلته من النبی صلی الله علیه و آله مع علمه بحلالکم و حرامکم و حاجتکم إلیه من بین الصحابة و لن یألوکم نصحا و لو علمنا مکان أحد هو أفضل منه و أجمل لهذا الأمر و أولى به منه لدعوناکم إلیه. فقال الناس کلهم بکلمة واحدة: رضینا به طائعين غیر کارهین ...

قریش، پیمان شکنی آنان و راه اندازی جنگ با آن حضرت است، مقوله‌ای دیگر است و ربطی به مشروعیت خلافت ندارد.

۲. خویشاوندی با پیامبر ﷺ مبنای مشروعیت

مادلونگ در قسمت دیگری از کتاب خود، درباره مشروعیت خلافت علی علیه السلام

می‌نویسد:

علی علیه السلام به مشروعیت ادعایی خویش که مبتنی بود بر خویشاوندی نزدیکش با پیامبر، آگاهی‌اش از اسلام، همراهی‌اش با آن از همان روزگار نخستین و شایستگی‌اش در مراقبت از آرمان‌های آن بود، یقین کامل داشت. از نظر او معیارهایی که ابوبکر و عمر برای حاکمیت مشروع وضع کرده بودند، اصالت نداشت. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۸)

نقد و بررسی

در این قسمت گرچه مادلونگ به بخشی از استدلال‌های حضرت علی علیه السلام اشاره کرده است، اما به آنچه اساس خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام است (نصب از طرف پیامبر) نپرداخته است. توضیح مطلب اینکه امام علی علیه السلام در استدلال بر شایستگی خود به خلافت، از دو شیوه بهره گرفته است: شیوه اول که در آغاز دوره حکومت ظاهری انجام شد، همان شیوه جدال احسن است که خلافت خویش را به استناد تشابه بیعت با وی به سبک بیعت با خلفای پیشین، اثبات نموده است. (ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۶ و ۷) اما در شیوه دوم به مسئله نصب او از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته است. آن حضرت در یکی از بیانات خود به اولویت خود بر خلافت و پیامد سقیفه اشاره می‌کند و می‌فرماید:

... و آنان به گشودن پیمانی اقدام نمودند که خدا و رسولش برای من برگردنشان نهاده بودند و عهدی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند بسته بودند شکسته، برای خود پیمانی دیگر ساختند که صدایشان به آن بلند شد و آرای ایشان بدون اینکه با یکی از ما فرزندان عبدالمطلب مشاوره کنند یا مشارکتی بطلبند بر آن اختصاص یافت، بدون استقامتی بر بیعت من که برگردنشان بود و این کار در زمانی صورت گرفت که من مشغول تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۷۱ و ابن‌ابی‌الحدید، بی تا، ج ۱: ۱۶۲)

همچنین در میدان صفین امام علی علیه السلام به آیات قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر جانشینی خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد جستند. (سلیم بن قیس هلالی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۷۵-۷۶۶) و حتی برای نقل روایات و نیز شأن نزول آیات مرتبط با امامتشان، از

لشگریان خود گواه گرفتند و آنان هم شهادت دادند. مناشدات دیگر امامان معصوم نیز در این باره جالب توجه است (ر.ک: امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۳۲۸-۴۱۸). در قسمت نخست نقد همین کتاب به طور مفصل آیات و روایاتی که بر ولایت علی علیه السلام دلالت می کند مطرح شد. (ر.ک: مجله علمی پژوهشی پژوهشنامه کلام؛ شماره ۳، زمستان ۱۳۹۴)

۳. تردید در گزارش های مربوط به بیعت

از دیگر ادعاهای نویسنده کتاب «جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله» وجود ابهام و تناقض در روایاتی است که بیعت مردم با امام علی علیه السلام را گزارش نموده است: روایت های مربوط به این رویدادها و فعالیت های علی علیه السلام که موجب شد او با عنوان جانشین خلافت به رسمیت شناخته شود تا حدودی مغشوش و متناقض است. بدین ترتیب سیر این تحولات را فقط با توجه به عدم قطعیت نسبی می-توان مجدداً پی گرفت. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۸)

نقد و بررسی

بررسی منابع دست اول و معتبر تاریخی به گونه ای روشن و شفاف، حکایت از آن دارد که مسئله بیعت مسلمانان حاضر در مدینه با امیرالمؤمنین علیه السلام با اقبال، اصرار و بلکه با هجوم مردم عام از مهاجر، انصار و شورشیان ولایات - به در خانه امام علیه السلام صورت گرفته است. چنان که گذشت، برخی از این منابع مهم یادآوری شد، اما آقای مادلونگ به جای استناد به این گزارشات به دو روایت مخدوش استناد کرده که جریان بیعت با امام علی علیه السلام را مبهم جلوه می کند. یکی روایت *علقمه بن وقاص لیثی کنانی* است که از جمع شدن گروهی در خانه مخرمه بن نوفل، پدر مسور، حکایت دارد که برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله گفتگو می کردند که با اختلاف آنان، این اجتماع بهم ریخت. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۹۶) همچنین در روایتی از عطیه بن سفیان *ثقفی* نقل شده است که وی گروهی را دیده است که در حمایت از طلحه گرد آمده بودند. (بلاذری، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م، ج ۲: ۲۱۵)

حال باید از آقای مادلونگ پرسید که وی با وجود آن همه روایات و گزارشات تاریخی فراوان در منابع دست اول که موضوع بیعت را شفاف بیان کرده است، چرا صرفاً به ذکر این دو روایت بسنده نموده و آن دو را به گونه ای پر و بال داده است که گویا مسئله بیعت فقط از طریق همین دو روایت به دست ما رسیده است که آن دو نیز

مغشوش است! آیا می‌توان گفت شخصی مانند مادلونگ این روایات را ندیده و از وجود این روایات در منابعی تاریخی اطلاعی نداشته است؟!

پذیرش این سخن در مورد وی بس دشوار است. باری سخنان امام علی علیه السلام در توصیف بیعت مردم با آن حضرت چنان گویا و روشن است که برای هر انسان منصفی جای هیچ تردید و ابهامی باقی نمی‌گذارد. آن حضرت در این باره می‌فرماید:

برای من روزی بس هیجان‌انگیز بود که مردم با ازدحامی انبوه به رسم قحطی‌زدگانی که به غذایی می‌رسند، برای سپردن خلافت به دست من از هر طرف هجوم آوردند (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۲: ۳۲۶) چنان که حسن و حسین زیر دست و پا ماندند و ردایم از دوسوی شانه‌ها دریده شد و آنان چون یک گله بی‌چوپان پیرامونم را گرفته بودند. (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۵: ۱۸۷)

حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

دستم را برای بیعت می‌گشودید، درحالی که من آن را می‌بستم؛ آن را پیش می‌کشیدید و من واپس می‌بردم. همانند اشتهرانی تشنه که به روز سیرابی به آب‌شخورشان یورش می‌آوردند، بر من هجوم آوردید، چونان که پاپوشم از پایم درشد؛ عبا از دوشم افتاد؛ ناتوانان به زیرپا ماندند و شادی مردم در بیعت با من بدانجا رسید که کودکان به وجد آمدند و پیران با لرزش و سستی راه رفتند. بیماران را برای بیعت به دوش بردند و دختران بی‌نقاب به میدان آمدند. (نهیج البلاغه، خطبه ۲۲۰)

۴. بیعت اجباری طلحه و زبیر

از موضوعات مهم در مسئله انتخاب امیرالمؤمنین علیه السلام، بیعت طلحه و زبیر با آن حضرت است. آقای مادلونگ با انتخاب برخی از گزارشات تاریخی که بیعت آن دو را اجباری می‌داند، از دیگر گزارشات صرف نظر کرده و می‌نویسد: «احتمال می‌رود که طلحه و زبیر نیز در این مرحله از روی اکراه تن به بیعت داده باشند.» (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۲۰۰) وی در این باره، به نقلی از *ابوالملیح اسامه بن هذلی* و *حسن بصری* اشاره نموده و موثق‌ترین گزارش را در این مورد، از *شعبی عثمانی* می‌داند که در آن آمده است: «...طلحه با پای خود برای بیعت نیامد. به گفته شعبی، مالک اشتر او را کشان کشان آورد، در حالی که اصرار می‌ورزید: «بگذار بینم مردم چه می‌کنند.» (همان) در مورد بیعت زبیر نیز می‌نویسد: «حکیم بن جبلة عبدی، رهبر شورشیان بصره، زبیر را آورد و او نیز بیعت کرد.» (همان: ۲۰۱)

هرچند مادلونگ، برخی روایات مربوط به بیعت طلحه و زبیر را نقد و رد می‌کند، اما در مجموع سخنان او به گونه‌ای است که نشان می‌دهد بیعت اجباری طلحه و زبیر را

پذیرفته است، زیرا بعد از نقل این گزارشات می‌نویسد: «چنین می‌نماید که شخص علی علیه السلام از اجبار مردم به بیعت خودداری ورزیده است.» (همان: ۲۰۲) معنای این عبارت این است که یاران حضرت متوسل به زور شده‌اند. مادلونگ این ادعای خویش را در جای دیگر نقض کرده و می‌گوید: «بدون تردید، روحیه مردم مسجد، هنگامی که دیدند طلحه بی هیچ تهدیدی تن به بیعت داد، متزلزل شد.» (همان: ۲۰۱)

نقد و بررسی

این ادعا را در چند بند، نقد و بررسی می‌شود:

۱. به نظر می‌رسد نویسنده، در اظهار نظر خویش مردد بوده است؛ چنان‌که قبلاً گذشت، نویسنده سعی دارد موضوع بیعت را مبهم جلوه دهد. از این رو در مورد بیعت طلحه و زبیر نیز صرفاً به گزارش‌هایی تمسک کرده است که حاکی از بیعت اجباری آن دو است. درحالی که نقل‌های تاریخی فراوانی در منابع مهم وجود دارد که حاکی از بیعت اختیاری آنهاست، اما متأسفانه آقای مادلونگ به آنها هیچ اشاره‌ای نکرده و شاید سعی در کتمان آنها داشته است. برای روشن شدن مطلب به برخی از گزارشات تاریخی که به بیعت طلحه و زبیر تصریح دارند، اشاره می‌شود.

یکم) گزارش ابن قتیبه (م ۲۷۶ هـ)

مردم هنگام صبح در مسجد جمع شدند و در حالی که عقلشان به جایی نمی‌رسید، اغلب آنان از قتل عثمان پشیمان بودند و طلحه و زبیر را به این کار متهم کردند. آنان در دفاع از خود سخنانی گفتند؛ پس زبیر گفت: ما در این کار مشورت کردیم که با علی علیه السلام بیعت کنیم. مردم بر خاستند و به خانه علی علیه السلام رفتند و گفتند: ما ناچار به داشتن امیری هستیم و تو به این کار سزاواری، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. علی علیه السلام گفت: این کار بر عهده شما نیست و بر عهده اهل شورا و بدر است، پس هر کس که آنها برگزیدند او خلیفه است. (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۴۰)

دوم) گزارش یعقوبی (م ۲۸۴ هـ)

یعقوبی می‌نویسد:

علی علیه السلام در ذی الحجه سال ۳۵ هجری به خلافت رسید و طلحه، زبیر، مهاجران و انصار با او بیعت کردند. اولین کسی که با او بیعت کرد، طلحه بود. سپس طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: ما با تو بیعت می‌کنیم و تعهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از مهاجران بر عهده ما باشد و ابوهیثم بن تیهان، عتبه بن عمر و ابو ایوب هم گفتند: با تو بیعت می‌کنیم و عهد می‌کنیم که بیعت گرفتن از

مهاجران برعهده ما باشد و مردم به جز مروان بن حکم، سعد بن عاص و ولید بن عتبه، با علی علیه السلام بیعت کردند. (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۱۷۷)^۱

سوم) گزارش ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (م ۲۸۳ هـ)

وی معتقد است بیعت با علی علیه السلام از روی رضایت بود و حضرت از هیچ کس، از جمله طلحه و زبیر به زور بیعت نگرفت و به نقل از آن حضرت می نویسد:
... هر که به دلخواه با من بیعت کرد، پذیرفتم و هر کس سر باز زد او را وادار بدان نکردم و به حال خود گذاردم. طلحه و زبیر بیعت کردند و اگر نکرده بودند من به زور آنها را وادار نمی کردم. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۳۱۰)^۲

چهارم) گزارش طبری (م ۳۱۰ هـ)

روایت ابوبشر عابدی، علاوه بر درخواست و اصرار مردم، از جمله طلحه و زبیر و خودداری اولیه علی علیه السلام و اصرار مردم بر این امر تأکید می کند که علی علیه السلام خلافت را با شروطی پذیرفت (بی نظر مردم کاری نکند و کلید بیت المال در دست او باشد). (طبری، ۱۳۸۷/۱۹۶۷ م، ج ۴: ۴۲۸)^۳

۱. بایعه طلحه و الزبیر و المهاجرون و الأنصار و كان أول من بايعه و صفق علی بده طلحة بن عبیدالله. فقال رجل من بنی أسد: أول ید بايعة ید شلاء أو ید ناقصة و قام الأشر، فقال: أبایعک یا أمیرالمؤمنین علی أن علی بیعة أهل الكوفة. ثم قام طلحة و الزبیر فقالا: نبايعةک یا أمیرالمؤمنین علی أن علینا بیعة المهاجرین. ثم قام أبوالهيثم بن التيهان و عقبه بن عمرو و أبو أيوب، فقالوا: نبايعةک علی أن علینا بیعة الأنصار و سائر قريش و بايع الناس إلا ثلاثة نفر من قريش: مروان بن الحكم و سعيد بن العاص، و الوليد بن عقبه.

۲. فمن بايع طائعا قبلته منه و من أبي لم أكرهه و تركته، فبايعني فيمن بايعني طلحة و الزبیر و لو أبيا ما أكرهتهما كما لم أكره غيرهما.

۳. عن ابی بشیر العابدی، قال: كنت بالمدينة حين قتل عثمان رضی الله عنه و اجتمع المهاجرون و الانصار، فيهم طلحة و الزبیر، فأتوا علياً. فقالوا: یا أبا حسن، هلم نبايعةک؟ فقال: لا حاجة لی فی امرکم. انا معکم فمن اخترتم فقد رضيت به، فاختراروا و الله فقالوا: ما نختار غيرک.

پنجم) گزارش ابن اعثم (م ۳۱۴ هـ)

... پس علی علیه السلام خواست، مردم با طلحه و زبیر بیعت کنند و آنها نپذیرفتند و علی علیه السلام را به لحاظ سابقه، فضیلت و قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسبتر دانستند و با او بیعت کردند. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م، ج ۲: ۴۳۴ و ۴۳۵)^۱

ششم) گزارش مقدسی (تألیف ۳۵۵ هـ)

هنگامی که عثمان کشته شد، علی کسی نزد طلحه و زبیر فرستاد که اگر دوست دارید با شما بیعت کنم. گفتند: نه، ما با تو بیعت می‌کنیم. با او بیعت کردند، اما بعد پیمان شکستند. در سال ۳۵ با وی بیعت شد. گویند نخستین کس که با او بیعت کرد طلحه بود و انگشش فلج بود. علی فال بد زد و گفت: دستی شل و کاری ناتمام، پیمان شکنی خواهد کرد. (مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۷۵)

این روایت‌ها به روشنی دلالت دارند که بیعت طلحه و زبیر نه تنها با رضایت بوده بلکه بالاتر از این، علی علیه السلام خلافت را به پیشنهاد و اصرار آن دو پذیرفت. شایسته بود مادلونگ به این گزارش‌ها نیز اشاره‌ای می‌کرد تا خوانندگان خود به داوری می‌نشستند.

۲. سخنان امیرمؤمنان علیه السلام در این زمینه، به وضوح ثابت می‌کند که بیعت آن دو اختیاری بوده است. حضرت می‌فرمایند:

... به خدا سوگند که مرا نه به خلافت میلی بود و نه به زمامداری نیازی. این شما (طلحه و زبیر) بودید که مرا بدان خواندید و با اصرار بر کرسی خلافت نشانید... (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶)

۱. ثم خرج من منزله مع القوم حتى صار إلى طلحة في داره. فقال: يا أبا محمد! إن الناس قد اجتمعوا إلي في البيعة و أما أنا فلا حاجة لي فيها. فابسط يدك حتى يبایعك الناس. فقال طلحة: يا أبا الحسن! أنت أولى بهذا الأمر و أحق به مني لفضلک و قرابتک و سابقتك. فقال له علی: إني أخاف إن بايعني الناس و استقاموا علی بیعتی أن يكون منك أمر من الأمور! فقال طلحة: مهلا يا أبا الحسن! فلا والله لا يأتيك مني شيء تكرهه أبدا. قال علی: فالله تبارک و تعالی عليك راع و كفيل! قال طلحة: يا أبا الحسن نعم! قال علی: فقم بنا إذا إلى الزبير بن العوام. فأقبل معه طلحة إلى الزبير فكلمه علی بما كلم به طلحة. فرد عليه الزبير شبيهاً بكلام طلحة و عاقده و عاهده أنه لا يغدر به و لا يحبس بیعته... و قام طلحة إلى علی فبايعه و ضرب بيده علی يد علی... .

در جای دیگری می‌فرماید:

حال، زیبر پندارد که نه با قلب، که تنها با دستش بیعت کرده است! پس بیعت را اقرار می‌کند، اما انگیزه‌های دیگر را مدعی می‌شود. بر این مدعا باید دلیل روشنی بیاورد و گرنه در برابر آنچه به انکارش برخاسته است، باید سر تسلیم فرود آورد. (خطبه ۸)

نیز می‌فرماید:

آری شما دوتن - طلحه و زبیر - هرچند در مقام کتمان باشید، خود می‌دانید که من قصد حکومت بر مردم را نداشتم تا اینکه خود خواستند و به بیعت گرفتن دستی نیازیدم تا مردم خود بیعت کردند و شما نیز از کسانی بودید که روی به من آوردید و بیعت کردید. این نیز مسلم است که بیعت آن روز مردم، نه از ترس از نیروی مسلطی در صحنه بود و نه به طمع نقدینه‌ای در بساط... اما به جان خویش سوگند که شما در تقیه و کتمان از دیگر مهاجران سزاوارتر نبودید و بیعت نکردن برای شما آسان‌تر بود تا بدان گردن نهید و پس از پذیرفتن بیعت بیرون روید. (نامه ۵۴)

به گواهی سخنان حضرت ﷺ و منابع تاریخی، اصل بیعت طلحه و زبیر با اختیار خود آنان بوده، اما پس از نقض بیعت و ایجاد شورش و فتنه به منظور توجیه آن و فریفتن افکار عمومی، ادعا کردند که از روی اجبار تن به بیعت داده‌اند، اما اینکه ریشه برپایی فتنه جمل و انگیزه برافروزان این فتنه چه بوده است، در ادامه بررسی خواهد شد.

۳. در بررسی روایات حاکی از بیعت اجباری، باید گفت که بعید نیست دروغ‌پردازان تاریخ، این دسته از نقل‌ها را به منظور حفظ حیثیت و آبروی سران فتنه، جعل کرده باشند، زیرا محور اصلی در نقل این روایات، سیف بن عمر است که ابن حجر عسقلانی در باره او می‌نویسد:

او مردی جعّال و خیرساز است. منقولات او بی‌ارزش و تمام احادیث او مورد انکار دانشمندان است. او متهم به زندیق بودن نیز هست. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م، ج ۳: ۵۸۳)

طبری نیز در تاریخ خود دو دسته روایات در مورد بیعت طلحه و زبیر نقل کرده است که البته روایات مربوط به بیعت اختیاری بسیار بیشتر از روایات مربوط به بیعت اجباری است. روایت‌های دسته دوم منقول از سیف بن عمر است که متأسفانه بعد از طبری در سایر کتاب‌هایی که از طبری پیروی کرده‌اند، نفوذ کرده است.

سخن ابن‌ابی‌الحدید در این زمینه، پرده را از حقیقت برمی‌دارد. وی می‌نویسد: اکثر مردم و جمهور ارباب سیر می‌گویند: طلحه و زبیر با رضایت با امام بیعت کردند، نه از روی اجبار. سپس تصمیم آنها عوض شد، ولی زبیر یون از جمله

عبدالله بن مصعب و زبیر بن بکار و پیروان آنها و موافقانسان از بنی تیم و پیروان متعصب طلحه معتقدند آن دو به اجبار بیعت کردند و حتی زبیر می گوید که شمشیر مالک اشتر بر گردنم بود که بیعت کردم. (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۴: ۷)

۴. نکته‌ای دیگری که اینجا حائز اهمیت است این است که اگر رویه حضرت و یارانش بر اخذ بیعت اجباری از مردم بود، پس چرا این رویه را فقط در مورد طلحه و زبیر اجرا شده است و عده‌ای دیگر از سران مهاجر و انصار که از بیعت سرباز زدند به حال خود رها شدند و به بیعت وادار نشدند؟! این نکته‌ای است که امام علی علیه السلام با استفاده از آن علیه طلحه و زبیر حجت می آورد:

اما به جان خویش سوگند که شما در تقیه و کتمان از دیگر مهاجران سزاوارتر نبودید و بیعت نکردن برای شما آسان تر بود تا بدان گردن نهید و پس از پذیرفتن بیعت بیرون روید. (نهج البلاغه، نامه ۵۴)

سریچی افراد سرشناسی چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلم و اسامه بن زید از بیعت و عدم اجبار آنان برای اخذ بیعت، خود دلیل بر این است که هیچ گونه اجباری از سوی حضرت، بر هیچ کسی اعمال نشده است و روایات اجبار به منظور توجیه نقض پیمان پیمان شکنان و انحراف مسیر تاریخ توسط دروغ پردازان، صورت گرفته است.

از نکات قابل تأمل در اینجا این است که امام علی علیه السلام از پذیرش بیعت مردم به شدت استنکاف می کرد و هیچ تمایلی از خود برای پذیرش خلافت نشان نمی داد، در حالی که خلافت حق مسلم ایشان بود. سر این نکته در سخنان آن حضرت، آشکار است. امام علیه السلام دلیل عدم پذیرش خلافت را موارد متعددی ذکر کرده است:

چرا که ما جریانی چند چهره و رنگارنگ را فراروی داریم که در برخورد با آن، قلبها را توان ایستادن نیست و اندیشهها را امکان به جای ماندن؛ اینک افقها تیره و راهها ناشناخته است. (خطبه ۹۱)

امام آینده را نگران کننده می بیند. آینده‌ای که اگر ایشان راهبر مردم باشد، برای گذر از آن باید بهای سنگینی بپردازند. اجرای سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل به احکام الهی، پس از یک دوره قدرت و تن آسایی طبقه ممتاز و عادت به آن، به راحتی ممکن نیست. امام علیه السلام می دانست که اگر به پیاده کردن اندیشه‌های خود که برگرفته از اندیشه زلال محمدی است روی آرد، دوستان امروز، نقاب از چهره بر می دارند و زخم‌های کهنه سرباز می کند و از هر سو مورد هجوم واقع می شود. از این رو، اگر مردم او را می خواهند، باید خود را آماده سازند تا در این افق‌های تیره و تاریک که امام علیه السلام به وضوح نظاره گر آن

است، قدم نهند و رنگارنگی جریان‌ها آنان را نفریید. آینده چه خوب، پیش بینی امام علیه السلام را نمایان ساخت. یکی از نویسندگان عرب می‌نویسد:

هرچند امام با قبول بیعت برای وجود خود حسابی باز نکرد و در این راه جان باخت، ولی ناگهان شناخته شدند و مارقین از دیگران متمایز و فته باغیه با قتل عمار مفتضح شد و آیه «ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب»^۱ محقق گشت. (مغنیه، ۱۹۷۲م، ج ۲: ۴۹)

امام (ع) چون اصرار مردم را دید، راهبرد اساسی خود را اعلام کرد:

باید بدانید اگر من پیشنهاد شما را پذیرا شوم، شما را بر اساس شناخت و آگاهی خود به پیش می‌برم و به سرزنش‌ها و سخنان یاوه و پراکنده این و آن بی‌اعتنا خواهم بود. (نهج البلاغه، خطبه ۹۱)

گویا امام می‌خواست به صاحبان اندیشه‌ای که روز شورا درصدد بودند با شرط عمل به سیره شیخین با وی بیعت کنند، دوباره «نه» بگویند و بر اندیشه خود اصرار کند تا اتمام حجتی برای آیندگان باشد.

۵. ریشه جنگ‌های سه گانه در حکومت علی علیه السلام

از دیگر اظهارات مادلونگ که جای تأمل دارد، تحلیل وی از ریشه تاریخی جنگ‌های سه‌گانه (جمل، صفین و نهروان) است. از نظر او ریشه این جنگ‌ها به نحوه انتخاب علی علیه السلام که خلاف رویه معمول صورت گرفته است، بر می‌گردد.

انتخاب علی علیه السلام خلاف رویه معمول که از طرف شورشیان ولایات و انصار حمایت شد - انصاری که ابوبکر از حق رأی محروم‌شان ساخته بود - امت را عمیقاً به سه فرقه تقسیم کرد. علاوه بر جناحی که از خلافت علی علیه السلام حمایت می‌کرد، امویان و طرفداران آنان عقیده داشتند که خلافت از طریق عثمان به تملک آنان درآمده است؛ جناح دیگر اکثریت قریش بودند که امید داشتند خلافت قریش را به اصولی که ابوبکر و عمر وضع کرده بودند باز گردانند. هنگامی که هر جناحی برای گرفتن حق مورد نظر خود آماده جنگ شد، اسلام در کشاکش جنگی داخلی و بی‌رحمانه فرو افتاد که پس از علی علیه السلام نیز ادامه یافت. آتش مصیبت (فلته) که به نظر عمر خداوند شرّ آن را از بین برد، اکنون با حسّ انتقام جویی شعله‌ور شده بود. (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۲۰۵)

۱. آل عمران: ۱۷۹.

نقد و بررسی

در ارزیابی این بخش از سخنان مادلونگ، توجه به نکات ذیل، ضعف سخنان وی را آشکار می‌سازد.

۱. وی انتخاب علی علیه السلام را خلاف رویه معمول می‌داند. این ادعا کاملاً خلاف گزارشات تاریخی است و پایه و اساسی ندارد و پیش از این به تفصیل نقد آن بیان شد. از این رو، نمی‌تواند به عنوان ریشه جنگ‌های سه‌گانه مطرح باشد.

۲. اگر منظور نویسنده از جناح‌بندی قریش در مقابل حضرت علی علیه السلام بعد از مسئله بیعت و تصدی خلافت توسط آن حضرت، به منظور پیمان شکنی و ایجاد فتنه باشد، سخن درستی است اما اگر منظور وی از جناح‌بندی قریش در مقابل آن حضرت در حین بیعت و مخالفت آنان با بیعت باشد، سخنی بی‌اساس است، زیرا عدم بیعت تعداد اندکی از اصحاب به معنای جناح‌بندی قریش نیست. اکثریت قاطع قریش با میل و رغبت با آن حضرت بیعت کردند، البته حضور شورشیان این فرصت را از کسانی که به عنوان رقیب علی علیه السلام هوای خلافت را در سر داشتند، سلب کرد و اگر حضور آنان نبود، بدون شک حضرت برای بار چهارم از حق خویش محروم می‌گشت، اما این به معنای تحمیل بیعت بر جناح قریش و عدم رغبت آنان به بیعت نیست.

اینجاست که باید از نویسنده پرسید که جناح قریش اگر مایل به بیعت نبودند و مواضع آنان ضدّ علی علیه السلام بود، چرا بدون هیچ اجباری بیعت کردند؟! و به تبع آن، تمام مردم مکه، بصره، کوفه، مصر و... به جز شام که تحت سیطره معاویه قرار داشتند، نیز بیعت کردند؟! پس این ادعا که جناح قریش از ابتدا موضعی ضدّ امام داشتند، سخنی بی‌اساس است. اما اینکه چرا قریش بعدها نقض پیمان کردند و علیه حضرت شوریدند، ریشه آن به زیاده‌خواهی، فتنه‌جویی و شعارهای فریبنده طلحه و زبیر و حضور عایشه که به عنوان همسر پیامبر و امّ المؤمنین احترام داشت برمی‌گردد که حق و باطل را برای آنان درهم آمیخت و گمراهشان کرد.

پس سخن درست این است که بگوییم جناح بندی‌ها و کشمکش‌ها ضد امام علی علیه السلام زمانی پدید آمد که او بر مسند خلافت نشست و دست به اصلاحات اساسی زد تا شیوه حکومت را که از مسیر اصلی‌اش منحرف شده و به سمت ملوکیت می‌رفت به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله باز گرداند. در این میان آنچه به دست کینه‌توزان بهانه داد، دو مسئله بود: ۱. لغو تبعیضات ناروا در تقسیم بیت المال؛ ۲. عزل فرمانداران ناشایست خلیفه پیشین. این دو موضوع سبب شد که گروهی دنیاپرست و جاه‌طلب ضدّ امام علیه السلام

برخیزند و اموال و ثروت خود را که به ناحق گرد آورده بودند از قلمرو مصادره علی علیه السلام نجات بخشند. (سبحانی، ۱۳۷۹: ۳۷۴)

علاوه بر این دو مسئله، برپایی جنگ‌های جمل، صفین و نهروان ریشه‌های دیگری نیز دارد که هریک باید جداگانه بررسی شود. در مورد انگیزه‌های برپاکنندگان فتنه جمل، میان طلحه و زبیر و عایشه باید تفکیک قایل شد. انگیزه‌های مخالفت آن طلحه و زبیر با امام علی علیه السلام متفاوت از انگیزه‌های عایشه است. از این رو ابتدا علل مخالفت طلحه و زبیر بررسی می‌شود که عبارت‌اند از:

۱. سیاست امیرمؤمنان علیه السلام در تقسیم عادلانه بیت‌المال و لغو امتیازاتی که خلاف سیره رسول‌الله از زمان خلیفه دوم پدید آمده بود، کسانی را که در دوره عمر و عثمان با دریافت مقرری کلانی از بیت‌المال، ذخایر زیادی اندوخته بودند و به این شیوه عادت کرده بودند، از زراندوزی بیشتر ناامید کرده بود و منافع مادی خود را در خطر می‌دیدند. همین عده در زمان عثمان از بدل و بخشش‌های فراوان از اموال عمومی بهره‌مند بودند و با آنها کاخ‌ها، بردگان و کنیزهای زیبا فراهم نموده و اکنون آنها را در معرض مصادره می‌دیدند. همین مسئله باعث شد طلحه و زبیر که از همین جماعت بودند، برای حفظ ثروت‌های بادآورده خود، دست به شورش بزنند.

۲. بدون تردید طلحه و زبیر هوای خلافت را در سر می‌پروراندند و به دلیل اقبال عمومی به حضرت علی علیه السلام زمینه را مساعد ندیدند و با آن حضرت بیعت کردند، اما در صدد بودند که با نفوذ در مناصب کلیدی، وضعیت را به نفع خود تغییر دهند. از این رو محمد بن طلحه را سراغ امام فرستادند و به او گفتند که امام را امیرالمؤمنین خطاب نکن و بگو: ابوالحسن. و از اینکه گمان ما درباره او به خطا رفته است سخن بگو و اینکه ما بودیم که امور را بر او هموار کردیم تا به خلافت رسید و بر عثمان سخت گرفتیم تا کشته شد و چون مردم به سویش آمدند، ما با سرعتی بیشتر آمدیم و بیعت کردیم... ولی او بر ما استبداد ورزید و ما را راند و مانند کنیزی ذلیل ساخت و امور را به مالک اشتر و حکیم بن جبلة و غیر آن دو واگذار کرد و... امام چون پیام را شنید، گفت: به چه چیز راضی می‌شوند؟ سفیر بازگشت پیام آورد که والی شدن یکی بر بصره و دیگری بر کوفه و امام آن را قبول نکرد. (خویی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۳: ۶۱ و شوشتری، ۱۳۷۶ق، ج ۹: ۵۲۴) اینکه چرا امام علیه السلام پیشنهاد آن دو را نپذیرفت، در پاسخ امام علیه السلام بیان شده است: وقتی در کنارم هستند، از آنان ایمن نیستم، چگونه وقتی عراق در دست آنهاست ایمن باشم؟ (همان)

از این سخن امام علیه السلام چنین برمی آید که آن دو در صدد دور شدن از مرکز و به دست آوردن قدرت نظامی و مالی جهت توطئه و تجزیه طلبی بوده‌اند.

۳. نکته دیگری که در مسئله شورش طلحه و زبیر اهمیت دارد، تحلیل روان-شناختی از بیعت شکنی آن دو است که به حسادت و کینه‌توزی آنان نسبت به علی علیه السلام برمی‌گردد. از زمانی که عمر شورای شش نفره را برای انتخاب خلیفه بعد از خودش، تشکیل داد، آن دو مدام خود را شایسته مقام خلافت و هم‌تراز علی علیه السلام می‌دانستند. از این رو هردو بسیار امیدوار بودند که پس از عثمان بر مسند خلافت تکیه زند و برای تصدی خلافت، خودشان را رقیب جدی و دیرینه علی علیه السلام قلمداد می‌کردند، اما پس از قتل عثمان دیدند که زمینه کاملاً برای علی علیه السلام مهیا شده است و حضرت، با بیعت بی‌سابقه و بی‌نظیر مردم، متصدی امر خلافت گردید. این مسئله بر آنها بسیار گران آمد و حسادت و کینه‌های درونی آنها نسبت به علی علیه السلام به جوشش آمد و تاب تحمل پیروزی و برتری علی علیه السلام را بر خودشان از دست دادند. باری، حسادت و رشک‌بری آنها نسبت به علی علیه السلام آن دو را به تکاپو واداشت تا از هر طریق ممکن به آرزوی دیرینه خود (دست یافتن به مقام خلافت) دست یابند و حکومت حضرت علی علیه السلام را براندازند و خود آن را تصاحب کنند، هرچند به ریختن خون هزاران مسلمان بینجامد. این نکته در کلمات حضرت امیر علیه السلام نیز بازگو شده است، آنجا که می‌فرماید:

طلحه و زبیر، هریک به رهبری خود امید دارد و ریاست را در رقابت با دوستش به سوی خویش می‌کشاند. چرا که هیچ‌یک با رشته‌ای به خدا نمی‌پیوندند و به جاذبه‌ای از جاذبه‌های حق سر نمی‌نهد. چنین است که دل هریک، کانون کینه دیگری باشد و در آینده‌ای نه چندان دور، نقاب از چهره برگیرد. به خدا سوگند که اگر اینان به هدف خویش دست یابند، این جان آن را می‌گیرد و آن بر این یورش می‌برد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸)

۴. نقش معاویه در تحریض ناکثین به شکستن بیعت نیز دارای اهمیت بود. معاویه پس از اینکه خبر بیعت مردم با علی علیه السلام را دریافت کرد به زبیر نامه نوشت که برای وی از مردم شام به عنوان خلیفه و برای طلحه به عنوان جانشین بیعت گرفته و ضروری است آنان کوفه و بصره را قبل از اینکه دست امام به آن دو منطقه برسد بگیرند. (ر.ک: ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج: ۱، ۲۳۱)

اما در مورد انگیزه‌های عایشه، در برپایی فتنه جمل، سخنان حضرت در مورد او، گویاتر از هر چیزی است:

اما در مورد عایشه ناگزیر باید گفت که اندیشه زنانه و آن کینه‌ها که همواره چون دیگ جوشانی در سینه‌اش می‌جوشید، او را دربر بود و بی‌گمان اگر در مورد کسی

غیر از من به چنین حرکتی فراخوانده می‌شد، از پذیرش سر برمی-
تافت. (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸)

کینه‌های عایشه نسبت به علی علیه السلام ناشی از امور ذیل است:

۱. علی علیه السلام در داستان «افک» به طلاق عایشه نظر داده بود. (مفید، ۱۴۱۳ق: ۴۲۶)
 ۲. حضرت فاطمه علیها السلام دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام چندین فرزند به دنیا آورده بود، ولی او از پیامبر فرزندی نداشت.
 ۳. عایشه احساس می‌کرد که علی علیه السلام از خلافت پدرش ناراضی است و او را غاصب خلافت و فدک می‌داند. (سبحانی، ۱۳۷۹: ۳۶۵)
 ۴. علاوه بر امور فوق، از دلایل کینه عایشه نسبت به علی علیه السلام امتیازات ویژه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت نسبت به ابوبکر و کل صحابه قائل شد. اعلام برائت از مشرکان توسط علی علیه السلام به فرمان خدای متعال و بازگرداندن ابابکر از وسط راه، بستن درهای همه خانه‌ها به مسجد و بازگذاشتن درب خانه حضرت علی علیه السلام، شکست ابوبکر در فرماندهی جنگ خیبر و دادن پرچم به دست کسی که خدا و رسول او را دوست دارد و او خدا و رسول را دوست دارد و فتح خیبر توسط آن حضرت و ... (ر.ک: مفید، ۱۳۸۳: ۲۴۷-۲۴۵) از مسائلی است که کینه‌های عایشه را نسبت به علی علیه السلام برمی‌انگیخت.
- این کینه‌ها سبب شد که عایشه دست به انتقام جویی بزند و آن فتنه بزرگ را راه بیندازد تا علی علیه السلام را از سر راه خویش بردارد، هرچند به نافرمانی دستور خدای متعال و هتک حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جاری شدن سیلاب خون مسلمانان، بینجامد.
- مسئله جنگ صفین نیز با بیعت مردم مدینه ارتباط نداشت. ریشه جنگ صفین به دشمنی‌های دیرینه بنی امیه با بنی‌هاشم و مخالفت شخص معاویه با علی علیه السلام باز می-گشت. از آنجا که علی علیه السلام صلاحیت معاویه را به عنوان استاندار شام رد کرد و کسانی از بنی‌امیه که در عصر عثمان بدون هیچ صلاحیتی مناصب قدرت در حکومت اسلامی را گرفته بودند، توسط علی علیه السلام عزل شدند، علم مخالفت برافراشتند و درصدد انتقام و بازپس‌گیری قدرت بودند. (ر.ک: نهج البلاغه، نامه‌های ۲۸ و ۳۷ و ۶۵؛ منقری، ۱۴۰۴ق: ۴۶۸)

جنگ نهروان نیز به مسئله بیعت مخالفان عثمان با علی علیه السلام ارتباط نداشت. خوارج که برپا کنندگان این جنگ بودند در جنگ صفین از علی علیه السلام جدا شدند و به خاطر یک انحراف فکری در برابر حضرت ایستادند. (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه‌های ۴۰، ۱۲۱، ۱۲۷ و ۱۸۳)

نتیجه

اکثر مستشرقان در مطالعات اسلامی خود، از یکسو با قرائت اهل سنت، با اسلام آشنایی یافته‌اند و از سوی دیگر از تعصبات دینی (مسیحیت گرایانه و یهودیت گرایانه) در امان نبوده‌اند. این دو مسئله باعث شده است که تصویر نادرستی از حقایق اسلام و تاریخ اسلام ارائه کنند؛ ویلفرد مادلونگ نیز از این مشکل منزه نبوده است. گرچه وی نسبت به دیگر مستشرقان مواضع معتدل‌تر و بی‌طرفانه‌تری در مطالعات اسلامی خود دارد، اما وی نیز در کتاب «جانشینی حضرت محمد ﷺ»، در کنار مطالب مفید و ارزنده‌ای که ارائه نموده است، مطالب نادرستی نیز درباره خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام و مسائل عصر حکومت حضرت دارد که در این مقاله نخست دیدگاه وی درباره مشروعیت خلافت علی علیه السلام طبق معیارهای نخستین خلافت مورد نقد قرار گرفت و روشن شد که بیعت با علی علیه السلام همانند بیعت با خلفای پیشین بوده است و همه مهاجران وانصار (به جز عده‌ای محدود) با ایشان بیعت کردند. از این رو، خلافت علی علیه السلام علاوه بر نصّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جهت بیعت مردم نیز مشروعیت داشته است. همچنین اظهارات مادلونگ درباره مبنای مشروعیت خلافت حضرت علیه السلام از نگاه امام علیه السلام مورد نقد قرار گرفت و معلوم شد ایشان به مبنای نصب نیز در فرمایشاتش اشاره دارد که از دید مادلونگ پنهان مانده است.

در بخش سوم، اظهارات مادلونگ درباره گزارش‌های مربوط به بیعت مردم با علی علیه السلام مورد ارزیابی قرار گرفت و معلوم شد وی صرفاً به چند روایت ضعیف مراجعه کرده و بر اساس آن تحلیل‌های وارونه‌ای ارائه داده است. وی در بخش دیگری به بیعت اجباری طلحه و زبیر پرداخته و با استناد به منابع کهن، بطلان ادعای نویسنده رد شده است. در قسمت آخر نیز دیدگاه وی درباره ریشه جنگ‌های سه‌گانه در حکومت علی علیه السلام مورد نقد قرار گرفته و با استناد به منابع دست اول تاریخی بطلان اظهارات وی تبیین گردید.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- ابن ابی الحدید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، تصحیح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، ج ۱، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ابن سعد (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م)، الطبقات الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطاء، الطبعة الاولى، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن عساکر (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱، بیروت: دارالفکر.
- امینی (۱۴۱۶ق)، الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، ج ۱، قم: مرکز الغدير.
- تقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۵۳)، الغارات، تحقیق: جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۷۶)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۷، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- خویی، حبیب الله (۱۴۰۵ق)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۴، تهران: مکتبه اسلامیة.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م)، الامامة و السياسة، تحقیق: علی شیری، الطبعة لاولی، بیروت: دارالاضواء
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۸)، اخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۹)، فروع و ولایت، ج ۳، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- شوشتری، محمد تقی (۱۳۷۶ق)، نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷/۱۹۶۷م)، تاریخ الطبری (تاریخ الامم والملوک)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، بیروت: دارالتراث.
- عسقلانی ابن حجر (۱۴۱۵ق/۱۹۹۴م)، تهذیب التهذیب، الطبعة الاولى، دارالفکر.
- کوفی ابن اعثم، محمد بن علی (۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م)، الفتوح، تحقیق: علی شیری، الطبعة الاولى، بیروت.
- مغنیه، محمد جواد (۱۹۷۲م)، فی ظلال نهج البلاغه، محاولة لفهم جدید، بیروت: دارالعلم للملایین.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، الاختصاص، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید.

- _____ (۱۴۱۳ق)، نبرد جمل، ترجمه دامغانی، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۴۱۳ق)، *الجمل*، ج ۱، قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.
- مقدسی، مظهر بن طاهر (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران: آگه.
- نهج البلاغه، ترجمه معادخواه (۱۳۷۴)، ج ۱، نشر ذره.
- ویلفرد مادلونگ (۱۳۷۷)، *جانشینی حضرت محمد ﷺ*، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی، محمد جواد مهدوی و دکتر حیدر رضا ضابط، ج ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- الهلالی العامری الکوفی، سلیم بن قیس (۱۳۷۳)، *کتاب سلیم بن قیس*، تحقیق: محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی، ج ۱، قم: نشر الهادی.
- یعقوبی، احمد بن یعقوب (بی تا)، *تاریخ الیسعقوبی*، بیروت: دار صادر.

